قیام سربداران کرمان

قراگوزلو، محمد

\*قیام باشتین و تولد دولت سربداران‏ سبزوار نشان داد که استعداد و زمینه‏ نیرومند انقلاب اجتماعی در جاهای‏ مختلف ایران وجود داراد.

یک قرن پس از یورش وحشیانه مغول،زمانی‏ که امپراطوری صحرانشینان در زمینه‏های سیاست‏ و فرهنگ،کاملا جذب و حل تمدن بالنده ملت‏ ایران شده بود،موجی از مقاومت و قیام‏ در سرتاسر سرزمین ایران،به ویژه در خراسان و مازندران و گیلان...در حال خیزش بود.ایرانیان‏ که در سالهای نخستین این تهاجم ویرانگر مرعوب‏ و مغلوب شده بودند،به تدریج به خود می‏آمدند و خشونت را با خشونت پاسخ می‏گفتند.

بسیاری از منابع ارزشمند و نسبتا قابل اعتماد تاریخی از جمله«جامع التواریخ»رشیدی، «معجم البلدان»؛«نفثة المصدور»،«مجمل» فصیحی،«جهانگشای»جوینی؛«تاریخ‏ ابی الجایتو»،«مبارک غازانی»،«وصاف»، «دستور الکاتب»،«سفرنامه»ابن بطوطه و... اوضاع و احوال اجتماعی آن روزگار را ضبط کرده‏اند.از معاصران نیز مرحوم اقبال و زنده‏یاد قاسم غنی در«تاریخ مغول»و«تاریخ عصر حافظ» و همچنین گروهی از آکادمسین‏های شوروی،به‏ ویژه ولادیمیرتسف،واسیلی‏یان،بارتولد،اشپولر و پطروشفسکی،به استناد همان مراجع،آثار و عواقب حمله مغول را بررسی کرده‏اند.منابع یاد شده،از جنبشهایی سخن می‏گویند که بسان‏ خورشیدی درخشان آسمان تاریک از جور و جهل‏ ایران زمین را ستاره‏باران کرد و به سرعت خاموش‏ شدند.

با وجودی که نویسندگان بعضی از این کتابها، سیر حوادث را به میل سلاطین رقم زده‏اند و در برابر ظلم و تعدی بی‏شمار تاتار سر تسلیم فرود آورده‏اند،با اینهمه اخبار حیرت‏انگیزی نیز از تجاوزات ضد انسانی مهاجمان نقل کرده‏اند.آنچه‏ از بی‏حقوقی محض یا عناوین«تمغا»،«قنلغه»و «طاس عدل»(1)بر سر خلق الله می‏رفته،لاجرم، روز به روز بر دامنه نارضایتی و خشم روستاییان و مردم فقیر شهرها افزوده و اینجا و آنجا مقاومتهایی‏ را-اگرچه پراکنده-در برابر مغلوان برانگیخته‏ است.این کشمکشها،بی‏راهنما و هدف،ادامه‏ داشته تا آنکه سرانجام،شعله سرکش شورشی‏ منطقه‏ای-که به قیامی عمومی و تشکیل دولتی‏ محلی انجامید-از روستای باشتین سبزوار زبانه‏ کشید و بتدریج به سایر نقاط کشور نیز سرایت‏ کرد.

سربداران سبزوار.«حکایت آنچنان بود که دو برادر بودند حسن حمزه و حسین حمزه نام در باشتین سبزوار و ایشان مردم زاهد عابد بودند. پنج نفر از مغولان که ایلچی بودند به حسب رسد در خانهء ایشان فرود آمدند و از ایشان شراب و شاهد طلب کردند و به مبالغه ایشان را بی‏عرضی‏ رسانیدند به ضرورت یک برادر رفت و جهت‏ ایشان قدری شراب آورد.چون مست شدند، شاهد طلب داشتند و بدان رسانیدند که عورات‏ ایشان بکشند.برادران با یکدیگر گفتند ما این‏ قضیه بر خود روا نداریم سرهای خود بر دار دیدیم‏ و شمشیرها کشیده درآمدند و هر پنج مغول را قتل‏ کردند و بیرون آمدند و گفتند که ما سربداریم.»(2)

این ماجرا آغاز خلع قدرت و زوال سیاسی‏ بازماندگان مغول در ناحیه خراسان و طبرستان و ظهور حکومتی است که به دولت شیعی سربداران‏ خراسان مشهور شد و از سال 736 هـ.ق تا 808 هـ تداوم یافت.جنبش شیعی سربداران سبزوار، تأثیری ژرف بر نهضتهای عدالتخواهانهء سالهای‏ بعد گذاشت.حکومت سادات مازندران(751 هـ)،حکومت محلی گیلان(772 هـ)،قیام‏ پهلوان اسد کرمانی(775 هـ)،قیام خوزستان‏ (884 هـ)جنبش گستردهء حروفیه(788 هـ)و نهضت سربداران سمرقند(767 هـ)و... جملگی از نهضت سربداران سبزوار سرمشق‏ گرفته‏اند،اما در این جستار«قیام سربداران‏ کرمان»(775 هـ)به رهبری پهلوان اسد بن‏ طوغانشاه،موضوع سخن ماست.

قیام سربداران کرمان.اگرچه بازنمود زمینه‏ها و انگیزه‏های اجتماعی جنبشهای شیعی سربداری‏ قرن هشتم هـ(چهارده م)در حوصلهء این جستار نیست،ناگزیر همین قدر اشاره می‏کنیم که یکی از دلایل این تحولات«جنگ‏های داخلی فئودالی‏ میان هواخواهان سلاله‏های گوناگون و آسیبی که‏ در این میان به روستاییان و مردم خرده‏پای شهری‏ می‏رسید»بود.(3)در میان اوراق و سطور تاریخ‏ اجتماعی ایران در قرن 7 و 8 هـ هیچ برهه‏ای را نمی‏توان سراغ گرفت که برای مدت کوتاهی هم‏ که شده،آب خوشی از گلوی مردم ایران پایین‏ رفته باشد.فشار ظلم و تطاول مالکین بزرگ و نابکاری امرای ریز و درشت محلی زندگی را بغایت بر مردم دشوار کرده بود.عبید زاکانی در این باره گوید:«شخصی از مولانا عضد الدین‏ پرسید که چونست که در زمان خلفا مردم دعوی‏ خدایی و پیغمبری بسیاری می‏کردند و اکنون‏ نمی‏کنند؟

گفت:مردم این روزگار را چندان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان یاد می‏آید و نه از پیغامبر!»(4)

در چنین شرایطی،کوچکترین تلنگر اعتراضی، ممکن بود که با حمایت گسترده و بی‏دریغ‏ مردمی،به قیامی فراگیر مبدل شود.قیام باشتین و تولد دولت سربداری عملا نشان داد که استعداد و زمینه‏های نیرومند انقلاب اجتماعی،در میان مردم‏ فقیر صفحات شمالی ایران،وجود داشته است. کرمان قرن هشتم نیز از این وضعیت مستثنی نبود.

رهبری قیام.سربداران سبزوار هر قدر که از سالهای نخست پیروزی فاصله می‏گرفتند،به‏ همان میزان از آرمانها و اعتقادات مقتدای خود (شیخ خلیفه)دور می‏شدند.سرانجام این وضع‏ به جایی رسید که خواجه علی مؤید،دولت‏ سربدار را به یکی از ابزارهای سرکوب تیمور مبدل‏ کرد و سربداران را به انحطاط و زوال کامل‏ کشاند.

رهبری قیام سربداران کرمان از اقتدار فوق العاده‏ نیرومند و وفادار به آرمانهای اصیل انقلاب‏ برخوردار بود.بدون استثناء همهء مورخان از پهلوان اسدبن طوغانشاه به عنوان رهبر قیام مردم‏ کرمان سخن گفته‏اند.صاحب«جامع التواریخ» \*رهبری قیام سربداران کرمان‏ «مردی بود دیندار،پرهیزگار و دلیر و در امر به معروف و نهی از منکر به‏ اقصی الغایة می‏کوشید.»

حسنی در وصف شخصیت اسد گوید:«مردی‏ دین‏دار،پرهیزکار و دلیر بود و در امر به معروف و نهی از منکر به اقصی الغایه می‏کوشید،و شاه‏ شجاع بغایت معتقد(به)امانت و دیانت او بود. هرگز مرتکب کبیره نشده بود.در قصر زرد،در زمستان سر آب یخ می‏شکست.شاه شجاع سوار شد دید که در آن سحر پهلوان اسد یخ می‏شکند. پرسید که پهلوان چه کار می‏کند؟گفت جهت‏ وضو ساختن یخ می‏شکند.شاه شجاع را اعتقادی‏ شد...چون به شیراز می‏رفت حکومت کرمان را بدو مفوض کرد...»(5)چنانکه پیداست زهد و تقوای پهلوان اسد به اندازه‏ای بوده است که‏ علی رغم عصیان بر حکومت وقت،مورخان‏ درباری به آن اشاره کرده‏اند.مضافا اینکه از گفته‏های شهاب الدین حسنی برمی‏آید که پهلوان از طرف شاه شجاع والی کرمان بوده و شاه اعتماد بسیار به او داشته است.لذا فرض اینکه مرد وارسته‏ای چون اسد در پی جاه‏طلبی و منافع‏ شخصی،مردم کرمان را بر ضد حکومت و فئودالهای بزرگ تحریک و به دم تیغ فرستاده باشد استبعاد منطقی دارد.

صاحب«تاریخ آل مظفر»،در رد رأی ما بر آن‏ است که پهلوان اسد فریب اطرافیان را خورد: «چون امیر محمود پسر قطب الدین سلیمان شاه را به کرمان آوردند،میان او و پهلوان اسد که از قبل‏ شاه شجاع والی کرمان بود،اتحاد و مودت‏ قدیمی بود،اغوای پهلوان اسد می‏کرد و شاه‏ یحیی نیز از یزد سودای سلطنتی در دماغ او می‏نهاد و به نام امرای فارس مکتوبات می‏نوشت و به‏ کرمان می‏فرستاد مشتمل بر ایمن نابودن از طرف‏ شاه شجاع...».(6)شکی نیست که به گفتهء محمود کتبی و سایر مورخانی که به نوعی سر به دربار عصر سپرده بودند،اعتماد نشاید کرد،زیرا آنچنانکه بعد از این نیز خواهیم دید،تصویری که‏ این مورخان از پهلوان اسد-پس از شورش علیه‏ شاه شجاع-ترسیم می‏نمایند،کاملا مخدوش و خلاف حقیقت است.قدر مسلم این است که‏ پهلوان اسد مردی مؤمن و متدین و عدالتخواه بوده‏ و دلیل تأثر و تأسی او از قیام سربداران،در ماهیت مترقی و انقلابی نخستین دولت سبزوار تعریف می‏شده است.

قیام.پهلوان اسد پیش از آنکه طرح قیام را علنی‏ کند،دست به یک رشته اقدام‏های تدارکاتی‏ (تقویت و تجهیز ارتش)زد.صاحب«تاریخ‏ آل مظفر»از این فعالیتهای پهلوان،بسان توطئه‏ فردی نابکار یاد می‏کند:«پهلوان اسد بنیاد استحکام قلاع و باروی شهر نهاد...و چون از عمارت قلاع و بارو بپرداخت بنیاد دعوت لشکر کرد،از خراسان و اطراف لشکری بر وی جمع‏ شدند و سودای سلطنتی در دماغ محکم‏ گردانید...».(7)

روشن است که پهلوان با این رویکردها،در اندیشه قیام و عینیت بخشیدن به برنامه‏های خود بوده است.پهلوان نیک می‏دانست که این‏ تحولات از طرف شاه شجاع بی‏جواب نخواهد ماند.هم از این رو ابتدا بنیه نظامی شهر را تقویت‏ کرد و آنگاه مطابق معمول هر انقلابی،دست به‏ مصادره اموال زمین‏داران و عوامل حکومت‏ مرکزی-از جمله مادر شاه شجاع-زد: «هواداران پهلوان اسد جمعی از فئودالهای بزرگ‏ محلی را اعدام و عده‏ای دیگر را زندانی کرده و اقطاعات و ضیاع و عقار ایشان را مصادره نمودند و ضمنا عمال مادر شاه شجاع را که مباشرت امور املاک وی را بعهده داشتند بازداشت و به کمک‏ شکنجه و آزار مجبور کردند تا دفینه‏ها و خزاین‏ وی را نشان دهند و خواجه شمس الدین محمد زاهد،بزرگترین اقطاع‏دار در ناحیه کرمان را زهر داده اموال وی را ضبط کردند.»(8)

از این عملکردها بروشنی می‏توان به ماهیت‏ انقلابی برنامه‏های پهلوان اسد و هواداران وی پی‏ برد.معلوم است که اقدامهای یاد شده،به مذاق‏ حکومت مرکزی خوش نیامده و ایضا تاریخ‏نویسان درباری را به نوشتن جعلیاتی از این‏ قبیل واداشته:«پهلوان اسد،خواجه محمد بعلیابادی که معمار مملکت بود مقید ساخت و هر چه داشت از او بگرفت و عاقبت بکشت و خواجه شمس الدین محمد زاهد که یکی از اکابر ملوک اقطاع بود،به طعام زهر آلوده هلاک گردانید و مال او را نیز تحت تصرف درآورد و بنیاد ظلم و جور با رعیت در میان نهاد و این اولین خرابی بود که بدین مملکت رسید و هرگز دیگر کرمان بدان‏ معموری نشد.»(9)

جنگ.به محض آنکه اخبار مصادره‏های‏ انقلابی پهلوان اسد به شیراز رسید،شاه شجاع که‏ از طرف برادرش محمود(حاکم اصفهان)تهدید می‏شد،موقتا با وی پیمان صلح بست و آسوده‏خاطر،لشکر به سوی کرمان کشید.از سوی دیگر پهلوان که حملهء شاه را از قبل پیش‏بینی‏ می‏کرد،«لشکر را عرض داد و به استحکام قلاع و بارو اشتغال نمود.[پس شاه شجاع‏]متوجه شهر [کرمان‏]گشت و در ماهان نزول کرد.بعد از آن در شاه‏آباد که یک فرسخی شهر است فرود آمد و بنیاد جنگ کردند و اهل شهر نیز جوانان دلیر مردانه‏ بودند و به مقاتله پیش آمدند و کارزاری سخت‏ افتاد.»(10)

\*پس از ماهها مقاومت شجاعانهء مردم‏ کرمان،قحط و غلای روزافزون و تلفات بی‏شمار از گرسنگی،رهبری‏ قیام را ناگزیر از عقب‏نشینی و پذیرش‏ صلح کرد.

ظاهرا شاه شجاع از این یورش طرفی نیست.از گفته‏های محمود کتبی می‏توان فهمید که مقاومت‏ قهرمانانهء مردم کرمان و سلحشوران پهلوان، عرصه را بر سپاهیان شاه تنگ کرد.بدین لحاظ شاه مظفری که همهء درهای پیروزی نظامی را بسته‏ دید،فرماندهانش را از خط مقدم جبهه فرا خواند و آنگاه ماجرا به درازا کشید«برادر خود سلطان‏ عماد الدین احمد را با بعضی از امرا و عساکر به‏ محاصره نشانده و خود به شیراز بازگشته‏ است.(11)

در جریان محاصرهء کرمان(775 هـ)روزگار بغایت تیره و تنگ شد و مردم از مغز پنبه‏دانه و تخم سپستان معاش می‏کردند و سربازان گوشت‏ اسبان مرده را از گرسنگی را می‏خوردند.در آن‏ سالها کمتر کسی به نان دسترسی داشت:«و نان‏ چنان شیرین آمد که جان غمگین هر مسکین در طلب آن به لب می‏رسید و دست بدان نمی‏رسید تا رخصت حاصل شد که عجزه و فقیران و ضعفه و مسکینان از شهر بیرون روند.خلایق روی به‏ بیرون نهادند و به معسکر روانه شدند و این چندین‏ هزار آدمی که بیرون شدند بعضی در نیکویه هلاک‏ شدند و بعضی متفرق شدند که دیگر روی این دیار ندیدند.»

امرای شاه شجاع روز به روز فشار محاصره را بیشتر می‏کردند و دلاوران کرمان بدون حمایت‏ بیرونی،همچنان مقاومت داشتند.مورخان برآنند که در این مدت خواجه علی موید سبزواری صد سوار به کمک محاصره‏شدگان فرستاد،اما نیروهای کمکی خراسان راه به جایی نبردند. مضافا با شناختی که از علی موید داریم وی‏ اصولا نمی‏خواست،حرکتی موثر به سود انقلابیون کرمان انجام دهد.بدین سان دولت‏ سربداران سبزوار،علی رغم همهء قدرت و امکانات،در بحرانی‏ترین شرایط سربداران کرمان‏ را تنها و بی‏حامی رها کردند.

سرانجام پس از ماهها مقاومت شجاعانه،قحط و غلای روزافزون و تلفات بی‏شمار از گرسنگی، پهلوان اسد را ناگزیر به عقب‏نشینی و پذیرش‏ صلح کرد.»تاریخ«حافظ ابرو»و «مطلع السعدین»عبد الرزاق سمرقندی مدت‏ محاصرهء کرمان را از بیستم رمضان 775 تا دهه‏ اول رجب 776 دانسته‏اند.اما قول صاحب‏ «تاریخ آل مظفر»که مدت محاصره را 9 ماه و 26 روز نوشته،به صواب نزدیکتر است.پس از اشغال کرمان بدست لشکریان شاه،پهلوان و یارانش به قصر زرد پناه بردند و موضع تدافعی‏ گرفتند.

ادامه ماجرا و توطئهء قتل پهلوان اسد،به نقل از «تاریخ عصر حافظ»،شنیدنی است:

«در این اثنا مولانا جلال اسلام که به گفته‏ صاحب«جامع التواریخ»حسنی طبیب و یکی از ملازمان محرم پهلوان اسد بود و در حرم او محرمیت داشت،زن پهلوان اسد را فریب داد که‏ اگر در محو شوهر خود و تسلط شاه شجاع بر کرمان مساعدت کنی پس از اضمحلال شوهرت، ترا به عقد ازدواج خود در خواهد آورد.»(13)زن‏ پهلوان اسد فریب وعده‏های شاه شجاع را خورد و راه مخفیانه ورود به قصر را هموار کرد:

«در قدیم راهی از قلعه شهر به قصر بود و از پشت حمام قصر بیرون می‏آمد و کردامیر نامی،از ملازمان پهلوان،با بیست مرد به محافظت آن راه‏ نامزد بود.او را نیز بفریفتند و با همدیگر متفق‏ شدند.»(14)

پهلوان علیشاه با 60 مرد جنگی از راه مخفی به‏ قصر حمله کردند،در حالیکه زن پهلوان چهل‏ نفر از کنیزکان را واداشته بود،که با کوبیدن هاون‏ سر و صدای عملیات سربازان شاه را تحت الشعاع‏ قرار دهند.محافظان پهلوان که پیش از این به‏ نیرنگ خلع سلاح شده بودند،در دم به قتل‏ می‏رسیدند و پهلوان اسیر شد.معروف است که‏ او را«از قصر در میدان کشتی‏گاه انداختند و ریسمان در سر و پای وی بستند و به خاک کشان تا پای دار آوردند و بر دار زدند و جلاد مثل قصاب‏ که گوشت گاو و گوسفند فروشد،گوشت‏ اعضای او را پاره‏پاره می‏کرد و مردم کرمان زر می‏دادند و می‏خریدند...»(15)

ماهیت جنش سربداران کرمان.علی رغم همهء تحریفات و جعلیاتی که مورخان وابسته به آل‏ مظفر از جنبش سربداران کرمان و شخص پهلوان‏ (16)اسد به هم بافته‏اند و با اینکه پژوهشگران کمتر

\*ماهیت انقلابی سربداران کرمان از اقداماتی همچون مصادرهء زمینهای‏ مالکین بزرگ و ضبط اموال درباریان‏ به روشنی جلوه می‏کند.

به این حادثه مهم تاریخی پرداخته‏اند،ترسیم‏ حقایق رویدادهای سال 775 و 776 کرمان چندان‏ دشوار نیست.به طور کلی صنوف سربداران را طیفی گسترده از مردم خرده‏پای شهرها و روستاییان فقیری تشکیل می‏دادند که از قبل یورش‏ مغول متحمل بیشترین زیانهای اقتصادی و جانی‏ شده بودند.به اعتقاد بار تولد در«تاریخ‏ نهضت‏های روستاییان در ایران»مذهب غالب این‏ روستاییان تشیع بوده است.پطروشفسکی نیز با نظر بار تولد موافق است و گوید:

«جنبش‏های روستایی قرون وسطی در ایران‏ بارها زیر علم سبز تشیع توسعه یافت...زیرا که‏ بعضی از افکار و عقاید شیعه با روحیهء مخالفت‏آمیز روستاییان هماهنگ بود...»(17) «معتقدات مشترک همهء این نهضتهای خلق عبارت‏ بود از عقاید شاخه‏ها و فرق مختلف تشیع که با تصوف درهم آمیخته و تلفیق شده بود...و نیز ویژگی بسیاری از نضهیتهای خلق همانا کوشش و گرایش برای تحصیل برابری اجتماعی و مساوات‏ در اموال بود...»(18)

ماهیت انقلابی سربداران کرمان،از میان‏ اقداماتی همچون مصادره زمینهای مالکین بزرگ‏ محلی و ضبط اموال مادر شاه شجاع و عمال‏ دربار،به روشنی جلوه می‏نماید،و دقیقا بدین‏ سبب است که به شدیدترین شکلی،واکنش‏ سرکوبگرانه حکومت وقت را برانگیخت و به‏ وسیله مورخان قلم بمزد درباری تحریف و واژگون شد.نویسنده کتاب«مناهج الطالبین فی‏ معارف الصادقین»،که گوی فحاشی به رهبر سربداران کرمان را از همه همپالکی‏های خود ربوده،دربارهء شخصیت پهلوان اسد گوید:«بر رای ارباب الباب معین و مقرر است که سردار مخالفان و سرور معاندان و پهلوان کافر نعمتان‏ گربه زاهد اسد نام روباه سیرت کفتار سریرت‏ بی‏وفای بر عهد بود...(19)صاحب‏ «مطلع السعدین»گفته:مردمان کرمان گوشت بدن‏ او را قطعه قطعه بردند!و شهاب الدین حسنی از «شادی رعیت»در«دفع انواع بلیّت اسد»سخن‏ سر داده است.البته پر واضح است که منظور مورخان از«مردم کرمان»و«رعیت»اجامر و اوباش وابسته به دربار بوده‏اند که به تحریک‏ ضدانقلابی مالکین و اشرافی که در جریان‏ اقدامات پهلوان اسد و هوادارانش خاکسترنشین‏ شده بودند،به محلات شهر ریخته و مردم را قتل‏ و غارت کردند.

در انتهای سخن ذکر این نکته ضروری است که‏ جنبش‏های سربداری قرن هشتم ایران،با اعتقاد به‏ مذهب تشیع و اهداف عدالتخواهانه،دارای‏ جنبه‏های مترقی و انقلابی بودند و علی‏رغم‏ انحراف(خراسان)و سرکوب(کرمان)بر نهضتهای انقلابی سالهای بعد مانند جنبش گسترده‏ حروفیه(788)و قیام خوزستان(843)تاثیر گذاشتند.

پی‏نوشت:

(1)-تمغا نوعی مالیات بود؛قنلغه آن بود که مغولان شب را در خانهء روستاییان با شاهد و شراب به صبح آورده و برای این تجاوز موهن وجهی نیز دریافت می‏کرده‏اند.درباره طاس عدل،ن.ک به‏ دیوان خواجه حافظ شیرازی به اهتمام سید ابو القاسم انجوی‏ شیرازی،تهران،1367.

(2)-مجمل فصیحی،فصیح احمد خوافی،به اهتمام محمود فرخ،مشهد،1339.

(3)-نهضت سربداران خراسان،ای.پ،پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز،چاپ سوم،تهران 1359.

(4)-لطایف عبید زاکانی،با مقدمه مسیو فرته فرانسوی،از روی‏ نسخه چاپ 1303 استانبول،حکایات فارسی،ص 270.

(5)-جامع التواریخ حسنی،نقل از تاریخ آل مظفر،محمود کتبی‏ به تصحیح دکتر عبد الحسین نوایی،تهران،1362،ص 162.

(6 و 7)-همان ص 99.

(8)-نهضت سربداران خراسان،ص 9-108.

(9)-تاریخ آل مظفر،ص 100.

(10،11،12)-همان.

(13)-تاریخ عصر حافظ(تاریخ فارس و مضافات و ایالات‏ مجاوره در قرن هشتم)دکتر قاسم غنی،تهران،1366،ص‏ 283.در مطلع السعدین عبد الرزاق سمرقندی،انشاء پادشاه‏ مطاع،شاه شجاع خطاب به زن پهلوان اسد آمده است.

(14)-تاریخ آل مظفر،ص 102.

(15)-جامع التواریخ حسنی،به نقل از توضیحات ص 162.

(16)-درباره نقش پهلوانان و کلوها در مناسبات اجتماعی قرن‏ هشتم،ر.ک؛از کوچه رندان،دکتر عبد الحسین زرین‏کوب، تهران،66.

(17)-نهضت سربداران خراسان؛ص 14.

(18)-کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول؛ای پ. پطروشفسکی،ترجمه کریم کشاورز،تهران،1357.

(19)-نویسندهء کتاب علی بن الحسین بن علی المدعو بجار الله‏ الملقب به علاء قزوینی نام دارد و کتاب را در حوادث قرن هشتم، تاریخ آل مظفر،به نام شاه شجاع نوشته و عکسی از آن در کتابخانه‏ ملی تهران موجود است.کتاب در فحاشی به پهلوان اسد و مخالفان آل مظفر کم‏نظیر است.